مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات ، شماره ۱۷ ، پاییز ۱۳۹۸جلد۳، ص۱۰-۱
http://www.jrse.ir

بررسی مصادیق تجارت حلال و حرام براساس آیه ۳۰نساء با رویکرد فقهی

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال پنجم)
شماره ۱۷ / پاییز ۱۳۹۸ / ص ۱۰-۱

خلیل الله احمدوند[۱]، نرگس باجلان[۲]
[۱]عضو هیأت علمی دانشگاه رازی
[۲]دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق دانشگاه رازی

نویسنده مسئول:
نرگس باجلان

چکیده

یکی از مسائل مهم که امروزه در زندگی مردم، همواره از نیازهای مبرم و ضروری است و چرخه اقتصاد یک خانواده براساس آن شکل می گیرد تهیه مایحتاج زندگی ودیگر امور وابسته به آن است بحث کسب و کار است، اما به هر کسبی نمیتوان پرداخت پون از آنها در بین مردم نهی شده است. این پژوهش قصد دارد به این مبحث فقهی،حقوقی که بحث معاملات در اجتماع را پوشش میدهد بپردازد، تجارت به انقسام احکام تکلیفی پنجگانه، بر پنج قسم است(واجب و حلال،حرام، مکروه،مستحب و مباح) حلال مانند کسب هایی که نظام نوع انسانی متوقف برآنست، حرام کسبی که با اعیان حرام انجام گیرد، مکروه کسبی که با اعیان مکروه انجام گیرد، مستحب مانند کسبی که موجب گشایش و توسعه بر اهل و عیالش می شود، مباح کسبی که جهت راجح و مرجوحی درآن نیست. در اینجا به دو قسم از تجارت حلال و حرام البته بصورت مصادیق وار پرداخته می شود. همچنان که در قرآن کریم نیزآیات فراوانی بطور کلی دال بر این موضوع موجود است.(آیات ۲۷۵بقره،۹جمعه،۳۰نساء).

کلید واژگان: تجارت، مصادیق، احکام تکلیفی

مقدمه

قرآن کریم تجارت را درآیات زیادی نقل از جمله آن آیات، آیه۲۹نساء"یا ایهاالّذین آمنوا لاتأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الّا أن تکون تجاره عن تراض منکم و لا..." که به آیه تراضی نیزشهرت دارد این آیه تجارت را به معنای مبایعه (خرید و فروش کردن) و عقود و قرارداد ها می داند و با این توصیف به تراضی، أکل مال به باطل را از شمول آیه خارج دانسته است همچنین در متون فقهی و حقوقی بدان پرداخته شده که تجارت را از لحاظ لغوی و اصطلاحی تعریف می کند، لغتاً یعنی بازرگانی کردن، داد و ستد، سوداگری و اصطلاحاً خریدوفروش و نیز خریدن کالا به انگیزه و فروختن آن به بهای بیشتر، همچنین بکارگیری سرمایه به منظور سود بردن آمده است. واژه تجارت، مصدر و به قولی اسم مصدر است که در اصل، دلالت بر حرفه بازرگانی دارد و تاجر و بازرگان به کسی گفته می شود که داد و ستد، را حرفه خود ساخته است. اما سوالاتی که ممکن است ذهن خواننده مقاله را به خود مشغول دارد این است که کدام کسب و کار است که حلال یا حرام است، در چه صورت صفت حرام به تجارت تعلق می گیرد و چگونه می شود داد و ستد مردم را از مصادیق حرام آن دور داشت. در این پژوهش سعی بر این است که چگونه می توانیم تجارتی بدون شبهه و در نهایت حلال داشت که با بررسی کتب و منابع فقهی، از مناظر مختلف به شرح و بسط هریک ازمصادیق تجارت پرداخته می شود.

احکام تکلیفی و وضعی:

حکم تکلیفی که پنج نوع است، در مقابل حکم وضعی قرار دارد و عبارت است از حکمی شرعی که مستقیم به فعل مکلف تعلق می گیرد و وظیفه او را در ابعاد مختلف زندگی اعم از شخصی، عبادی، خانوادگی، اقتصادی و سیاسی مشخص میکند، مانند: حرمت نوشیدن شراب و وجوب نماز.
به عقیده مشهور اصولیون، حکم تکلیفی پنج نوع است: وجوب، حرمت، کراهت، استحباب و اباحه. در مورد حکم اباحه از دو جهت میان عالمان اسلامی اختلاف نظر است: جهت اول در اصل وجود اباحه است.که برخی از معتزله بر خلاف مشهور مسلمانان، اصل وجود حکم اباحه و به طور کلی، احکام غیر الزامی را نفی کرده اند. جهت دوم در صدق عنوان حکم تکلیفی بر اباحه است که در اینجا گروهی از اصولیون مانند "آمدی" با این استدلال که حکم تکلیفی، حکمی است که دارای کلفت و مشقت باشد، ولی در اباحه هیچ مشقتی وجود ندارد .تقسیم حکم شرعی را به اقتضایی، تخییری و وضعی تغییر داده اند. حکم وضعی معمولا به وسیله مقابله با حکم تکلیفی معرفی می شود و تعریف مستقلی از آن ارائه نمی شود و گفته میشود که حکم وضعی عبارت است از هر حکم شرعی که تکلیفی نباشد. به قرینه تقابل باید گفت حکم وضعی مستقیما به فعل مکلف تعلق نمی گیرد و تعیین وضعیت فعل او را بر عهده ندارد، بلکه به امور دیگری می پردازد که به نحوی در آن تکالیف دخالت دارد، مثل زوجیت، ملکیت، صحت و فساد که هیچ کدام به فعل مکلف تعلقی ندارند، اما به نحوی با آن مرتبط می شوند.(عسکری،۱۳۹۴: ۳۱)

موضوع تجارت:

عبارت است ازچیزی که با آن کسب صورت میگیرد و درباب تجارت دربارۀ عوارضی که برآن ملحق میشود از جهت اینکه حکم شرعی آن کدام است بحث صورت میگیرد مثلا عوارض لاحق بر خمر، حکم شرعی آن از لحاظ خرید و فروش، هبه و صلح می باشد. (شهید ثانی،۱۳۹۰:ج۴،ص۸)

تعریف بیع

درلغت: بیع به معنای مبادله یا استبدلال است خواه مال به مال غیر یاغیر آن.
اصطلاحا: بیع یکی از عقود است، بنابراین تحت تعریف کلی عقد می گنجد، عقدتوافق دو اراده در ایجاد اثر بر محل عقد، بصورت مشروع و مشروط به اظهار آن توافق به مبرز عرفی است.
بنابراین بیع توافق فروشنده و خریدار است بر انتقال مالکیت مبیع از فروشنده به خریدار، بصورت مشروع(یعنی بیع امثال شراب به دلیل غیرمشروع بودن باطل است) و مشروط بر اینکه توافق(به دلیل خاموش بودن آن) توسط یک مبرز عرفی(مثل لفظ، معاطات و...)اظهار شود.(عزیزاللهی، ۱۳۹۳:ص۳۸).
بیع ازنظرحقوقدانان عبارت است از تملیک عین به عوض معلوم.(کاتوزیان،ص۲۸۹).
از این تعریف چنین بر می آید که قانونگذار قصد داشته با به کار بردن واژه عین مانع از تداخل مفهوم بیع یا اجاره گردد. اما از طرف دیگر موجب شده تا در مفاهیم جدیدمثل خرید خدمات خلاء مفهومی جدی ایجادگردد.(همان،ص۳۴۳).

مؤید این تعریف قرآن کریم است "إلا أن تکون تجاره عن تراض".(۲۹، نساء).

مفهوم شناسی تجارت

درفرق مفهوم تجارت وبیع،برخی از مفسران بر این نظرندکه مفهوم تجارت برحسب عرف،استمرار و اکتساب از راه داد وستد است،اما بیع یک عمل اکتسابی دفعی است.

از بررسی مجموع آیاتی که واژۀ تجارت درآنهابه کاررفته است،بدست می آیدکه درقرآن تجارت معنایی عام وگسترده دارد وهرگونه دادو ستدی را در برمی گیرد،خواه دنیوی ومادی باشدوخواه اخروی ومعنوی. علاوه براین، ازمفادآیات برمی آید که تجارت درحقیقت خود ممدوح ومطلوب است،مگر آن که انسان را از یادخدا باز دارد که در ای صورت سخت نکوهش شده است.

مواردکاربرد تجارت در اصطلاح فقیهان:

فقیهان مسائل ومباحث مربوط به خریدوفروش را باعناوین گوناگون مانندمکاسب،بیع و بیوع مطرح ساخته اند.

۱)مطلق کسب واکتساب، در این صورت ابواب متعددی ازفقه چون بیع،اجاره،صلح،وکالت،مضاربه و جز آن را دربرمی گیرد.تجارت دراین معنا اعم از بیع خواهدبود.

۲)معاوضه به قصد سودبردن،تعبیرات فقیهان ازتجارت درباب زکات،همین معنا را افاده می کند.ظاهربرخی از آیات و نیز روایاتی که درمدح تجارت وتشویق به آن واردشده اند،ناظربه این معناست.(گوگل سایت بانکداری اسلامی،کد۲۲۰).

اوصاف عقد بیع

الف)بیع عقدی تملیکی است، یعنی انتقال مبیع به خریدار وثمن به فروشنده با ایجاب وقبول واقع می شود.همین که خریدار و فروشنده درباره مبادله دو کالا وشرایط آن توافق کردند، مبیع و ثمن خودبخود مبادله می شود و نیاز به کار دیگرندارد. در اثر عقد، فروشنده متعهدمیشود که مبیع را به خریدار منتقل وتسلیم کند و انتقال زمانی تحقق می یابدکه فروشنده مبیع را به تصرف خریدار درآورد.

ب)بیع از عقود معوض است، یعنی عین مالی که فروخته می شود با مال دیگر که امروز به طور معمول پول است مبادله می شود این وصف بیع را از تمام انواع عقود رایگان ممتاز می سازد زیرا در این گونه قراردادها یا مالی بدون هیچ گونه عوض به دیگری واگذارمی شودیا اگر تعهدی نیز برای انتقال گیرنده شرط شود بین این تعهد و موضوع اصلی همبستگی به وجود می آید.

ج)مبیع باید عین باشد، یعنی عین در برابر منفعت وحق و عین عبارت از مالی است که وجود مادی و محسوس دارد و به طور مستقل مورد داد و ستد قرار می گیرد نه به عنوان ثمره تدریجی از عین دیگر. به طور معمول وقتی می گویند عین مالی مورد انتقال قرار گرفت مقصود عین و منافع آنست ولی گاه نیز ممکن است منفعت مالی در اثر قرارداد به شخص دیگر منتقل شود در این صورت عین را مسلوب المنفعه می نامند.(کاتوزیان،۱۳۸۷:ص۲۹تا۴۱).

شروط صحت بیع و شراء چند چیز است:

اول: آن که باید فروشنده و مشتری هر دو بالغ باشند و معاملۀ اطفال صحیح نیست، هر چند ده سال داشته باشند، مگر آن که آلت معاطات باشند میان دو بالغ.

دوم: آن که بایع و مشتری عاقل باشند که درک بدی و خوبی بکنند عرفا.

سوم: آن که بایع و مشتری هر دو رشید باشند یعنی درک نفع و ضرر بکنند در اموری که لایق حال ایشان است.

چهارم: آن که بایع و مشتری مختار و با قصد و با شعور باشند

پنجم: آن که بایع و مشتری مالک و یا وکیل یا ولیّ یا وصی باشند، مگر بیع فضولی که محتاج به اجازه می‌باشد.

ششم: آن که مبیع و ثمن معلوم باشند به وزن یا کیل و زرع و عدد در چیزهایی که موزون و مکیل و مزروع و معدود باشد که رفع جهالت کند.

هفتم: آن که جنس و ثمن معین باشند.

هشتم: آن که آن چه به آنها منتقل می‌شود مالک ثمن و مثمن قدرت بر تسلیم و تسلّم آنها داشته باشد و ربا حرام است ،مروی است که یک درهم ربا اعظم است از هفتاد زنا با محرم خود چون مادر و خواهر خود.

و ربا عبارت است از زیادی گرفتن معاوضه یک جنس که بنایش به وزن وکیل بوده در زمان صاحب شریعت، هر چند که در زمان مبایعه چنین نباشد و اگر شک داشته باشد که در آن زمان مکیل یا موزون بوده یا نبوده معتبر بنای بلد است به شرط آن که بنای ایشان بی اعتنایی و لا ابالی کردن نباشد و موعد هم زیادتی است در جنس ربوی و جو و گندم یک جنس می‌باشند و اگر از ربا گرفتن توبه کند، توبه تنها کفایت نمی‌کند برائت ذمّه را ، مگر آن که زیادتی ربا را به صاحبش رد کند یا مصالحه کنند و هر گاه غیر جنس را ضمّ کنند به یکی از عوضین که کمتر از دیگر است یا به هر دو طرف اگر مشتبه باشد ربا نیست و اقوی آن است که میان پسر و پدر و زن و شوهر و مملوک مختص و مالک و مسلمان و کافر حربی ربا نیست.(شیخ انصاری،۱۴۲۵،ج۴،ص۲۸۸و۲۸۹)

مهمترین قواعد و اصول حاکم برمعاملات اسلامی

۱)ممنوعیت أکل مال به باطل، طبق این اصل از نظر اسلام هرنوع تجاوز،تقلب،غش،دزدی،رشوه،اخذبه زور و امثال آنها که از نظر عرف و عقلا گرفتن مال از طریق آنها بلاوجه و باطل است و هر نوع معامله مانند خریدوفروش،اجاره،صلح براشیایی که منفعت عقلایی ندارند،معاملات مدت داری که به دید عقلا توان پرداخت آنها نیست و بلاوجه می باشند همگی أکل مال به باطل و حرام می باشند.و مؤید آن آیه قرآن است"یا ایهاالذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل إلا أن تکون تجاره عن تراض منکم ولا تقتلوا أنفسکم إن الله کان بکم رحیما" ای کسانی که ایمان آورده اید اموال همدیگر را به ناروا نخورید مگر آنکه داد وستدی باتراضی یکدیگر از شما انجام گرفته باشد وخودتان را نکشید زیراخداوندهمواره باشما مهربان است.(گوگل،سایت بانکداری اسلامی،کد۲۲۰، نساء۲۹).

۲)ممنوعیت ضرر وضرار، به مقتصای این قاعده شرع مقدس اسلام تنها آن گروه از معاملات را تأیید می کند که اصل معامله، اطلاق معامله و یاشرایط معامله باعث ضرر و ضرار نشود.

۳)ممنوعیت غرر،براساس حدیث نبوی معروف"نهی النبی عن بیع الغرر"است.آن گروه از معاملات را که در اثر خدعه،غفلت وجهالت و یاهرعامل دیگری صفت غرری پیدامی کند و مال یکی از طرفین معامله یاهر دورا در معرض هلاکت ونابودی قرارمی دهند از دایره قراردادهای مجاز خارج ومحکوم به فساد است.(گوگل،سایت بانکداری اسلامی،کد۲۲۰).

۴)ممنوعیت ربا،"یاأیهاالذین آمنوالا تأکلوا الربوا اضعافامضاعفه واتقواالله لعلکم تفلحون " "واتقواالنار التی اعدت للکافرین" "واطیعواالله والرسول لعلکم ترحمون" ای کسانی که به دین اسلام گرویده اید ربانخورید که دائم بهره برسرمایه افزایید تاچندبرابر شود ازخدا بترسید و ترک این اعمال زشت کنید باشد که سعادت و رستگاری یابید و بپرهیزید ازآتش عذابی که برای کیفر کافران افروخته اند و از حکم خدا و رسولش فرمان برید باشد که مشمول رحمت و لطف خدا شوید.(آل عمران،۱۳۰تا۱۳۲).

مصادیق تجارت حلال(واجب) وحرام

مکاسب واجب؛

۱)درموردی که تحصیل خرجی خود و عائله واجب النفقه اش(زن وبچه یا پدر ومادر)موقوف برتجارت باشد به این معنی که هیچ راهی برای تحصیل خرجی ندارد مگر اینکه تجارت بکند تا خود یا عیالش درمعرض هلاکت نیفتد، در این صورت واجب است که تجارت کند.

۲)درموردی که نظم اجتماع بدان وسیله تأمین گردد زیرا بر پاداشتن نظم و در جامعه از واجبات کفایی است و هرگونه تجارت درصورتیکه منظورفوق را برآورده نماید،واجب است ولو اینکه بیشتر از قوت خود و عائله اش باشدمثل نانوایی وعطاری و بقالی وامثال اینها.(قاروبی، ۱۴۱۴:ج۱۰،ص۱۰۶) أنیس التجار

اقسام تجارت حرام

۱)حرام است خرید و فروش چیزهایی که نجس است و نمی‌توان از آنها انتفاع برد،که عبارتند از:

قسم اول: شراب‌ها، مثل خمرشرابی است که از انگور می‌گیرند و نبیذ، شرابی است که از خرما می‌گیرند و فقّاع شرابی است که از شیرهٔ جو می‌گیرند اینها از اقسام شراب‌هایی است که مست‌کننده است و خوردن آنها حرام است.

قسم دوم: میته است، یعنی هر حیوان مرده حرام است خرید و فروشش خواه اصل آن حیوان حلال گوشت باشد، یا حرام گوشت و خواه پاک باشد، یا نجس و همچنان که حرام است خرید و فروش مجموع مرده، همچنین حرام است خریدوفروش بعضی از اجزای آن که حیات در آن حلول کرده باشد، مثل سر او، یا دست او، یا دنبهٔ او، یا پیهٔ او، یا قدری از گوشت او، و اگر بعضی از اعضای حیوان زنده را که حیات در آنها حلول کرده باشد ببرند، این اعضای بریده هم حکم مرده دارد، اگر چه آن حیوان نمرده باشد.

قسم سوم: هر مایع نجس، یعنی هر چیز نجسی که روان باشد، مثل شیره و سرکه و غیر اینها از مایعاتی که نجس باشند، خرید و فروش آنها حرام است و اگر خرید و فروش شود، آن خریدوفروش باطل است، مگر روغن نجس که خریدوفروش آن برای سوزاندن جایز است، به شرطی که در جایی بسوزانند که سقف نداشته باشد، و بنابر قول بعضی از اصحاب در جایی که سقف داشته باشد سوزانیدن آن در آنجا جایز نیست، امّا هرگاه روغنی باشد که بالذات نجس باشد، مثل روغنی که از دنبهٔ حیوان مرده به عمل آمده باشد، یا از پیهٔ او یا از چربی او به عمل آمده باشد، جایز نیست سوزانیدن آن مطلقا و خریدوفروش آن اصلا جایز نیست. و اگر چیزی باشد که مایع نباشد و نجس شده باشد و امکان رفع نجاست از آن نباشد، خرید و فروش آن جایز نیست، مثل کاغذی که نجس شده باشد. و خلاصهٔ کلام در این مقام آن است که اگرچیزی در ملاقات با نجاستی نجس شده باشد بر دو قسم است، اول: آنکه بتوان این نجاست را از او رفع نمود، دوم: نتوان از او رفع نمود. در قسم اول، خرید و فروش آن جایز است و در قسم دوم جایز نیست، چون مایعاتی که نجاست داخل آنها شده باشدیعنی چیزهایی که روان باشد و نجاستی در آنها بیفتد، دیگر نمی‌توان آنها را تطهیرنمود و نجاستش را رفع نمود، به این سبب علماء حکم کرده‌اند که خریدوفروش آنها صورت شرعی ندارد. و از این جهت است که علّامه رحمه اللّه حکم فرموده است که آب نجس را می‌توان خرید و فروش نمود، به اعتبار اینکه می‌توان او را تطهیر نمود زیرا هرگاه یک آب کر با آب پاک ملاقات نماید، این آب نجس هم پاک می‌شود.

قسم چهارم: سرگین و بول حیوانی است که حلال گوشت نباشد خواه نجس باشد، مثل سگ و خوک و خواه نجس نباشد، مثل انسان و گربه و شغال و روباه و امثال اینها، که خرید و فروش آنها حرام است. و اگرخریدوفروش شوند، آن خریدوفروش باطل خواهد بود.

قسم پنجم: از نجاساتی که خریدوفروش آن جایز نیست خوک است.

۲)خریدوفروش چیزی که دزدیده شده باشد حرام است، و اگر خریدوفروش بشود باطل خواهد بود، به شرطی که هر یک از خریدار و فروشنده عالم باشند به اینکه آن مال دزدی است، ولی اگر هر دو ندانند که آن مال از مالک او دزدیده شده است، خریدوفروش نسبت به آنها حرام نخواهد بود. ولی اگر یکی از آنها بداند و دیگری نداند، برای شخصی که می‌داند حرام خواهد بود و بر دیگری حرام نخواهد بود. و هرگاه مال دزدیده با مال حلال داخل مخلوط شوند و مال دزدیده از مال غیر دزدیده جدا نباشد که کدام مال دزدی است و کدام مال غیر دزدی است، خریدن مجموع این مال که مشتمل است بر مال دزدی و غیر دزدی جایز نیست، اما خریدن مقداری از آن جایز است، به شرطی که یقین حاصل نشود که مال دزدی داخل در آن است. و همچنین هرگاه مشتبه شود که آیا این مال دزدی است یا نه، خریدن آن جایز است. و حکم مال غصبی، بلکه حکم هر مال حرامی مثل حکم مال دزدیده شده است. در همهٔ صورت‌های مذکوره و کسی که از مال دزدیده شده یا مال غصبی یا مطلق مال حرام چیزی از مأکولات بخرد به نقد نه نسیه، یعنی بگوید: «این مأکولات را می‌خرم به این مال» و بداند که این مال دزدی است، خوردن آن مأکول حرام است.

۳) خریدوفروشی که حرام و باطل است: خریدوفروش چیزهایی است که نمی‌توان از آنها به هیچ نحوی انتفاع برد و بر سه گونه است،

اول: حشرات زمینی؛ مثل موش و مار و عقرب و کرم و جعل و هزارپا و غیر اینها از حشرات الارض.

دوم: مسوخات؛ یعنی آن حیواناتی که مسخ شده‌اندو آنها نوزده حیوانند که مسخ شده‌اند، همچنان که از احادیث رسیده است «میمون» و «خوک» و «سگ» و «گرگ» و «موش» و «سوسمار» و «روباه» و «خرگوش» و «طاووس» و «خرس» و «یربوع»- که عبارت است از موش دشتی و «خرچنگ» و «جری» که نوعی ماهی وبه صورت دراز و نرم و بی‌فلس است و «دعموس»که کرمی است سیاه که در آبها است و به آب فرو می‌رود و بیرون می‌آید و آبی که در گودال‌ها بسیار می‌ماند این کرم در آنجا زندگی می کند و «سنگ پشت» و «خارپشت» «وطواط»که عبارت است از خفّاش، که او را شب کوره و شب‌پره می‌گویند و «نقعا»و معلوم نیست که نقعا چه حیوانی است! و سگ هم هر چند از جملهٔ مسوخات است، امّا چهار سگ را می‌توان خریدوفروش کرد، چنانچه مذکور شد

امّا میمون، مطلقا جایز نیست، و اگر چه غرض از خریدن این باشد که از متاع محافظت کند. و اگر غرض از خریدن میمون یا خرس، منفعتی صحیح نباشد، مثل اینکه خواسته باشد با آنها بازی کند، به طریق اولی جایز نخواهد بود. و جایز نیست فروختن ماهی‌ای که در آب بمیرد، چون حرام است و جایز نیست خریدوفروش «وزغ»، که او را به فارسی «چلپاسه» و بعضی «بزمچه» و بعضی «دندان‌شمارک» گویند.وجایز نیست

خریدوفروش مطلق «کرم»و جایز است خریدوفروش زنبور عسل، به شرطی که در جایی باشند که امکان مشاهدهٔ آنهاوجود داشته باشد، و الّا جایز نیست.

سوم: از چیزهایی که نفع از آنها نمی‌توان برد و خریدوفروش آنها حرام است سباع است؛ یعنی حیواناتی که درنده هستند و ضرر می‌رسانند. و این مسأله اختلافی است. بعضی از علماء بر آنند که سباعی که از آنها انتفاعی حاصل شود، خرید و فروش آنها جایز است. و بعضی بر آنند که خریدوفروش مطلق سباع و درنده جایز نیست. و برخی گفته اندکه خریدوفروش هیچ سباعی جایز نیست، مگر «یوز».

۴) خریدوفروش حرام و باطل: خریدوفروش چیزی است که مقصود عمل کردن فعل حرام باشد، مثل آلات ساز، از قبیل «طنبور» و «چهار تار» و «دوتار» و «سرنا» و «کرنا» و غیر اینها. و مثل فروختن آلات قمار، مانند «شطرنج» و غیر اینها. و مثل فروختن انگور به کسی برای آنکه شراب از آن بگیرد و فروختن چوب برای آنکه بت بتراشند و فروختن جامه برای آنکه بر روی بت بیاندازند. و همچنین جایز نیست اجاره دادن و فروختن خانه یا دکّان یا غیر اینها از مساکن، برای اینکه در آنجا فعل حرام بجا آورند مثل اینکه در آنجا شراب بگیرند، یا اینکه فواحش را در آنجا بنشانند که عمل نامشروع کنند. و همچنین حرام است فروختن سلاح به دشمنان دین در حالت حرب، یا در وقتی که اراده داشته باشند که با مسلمانان جنگ کنند.

و جایز نیست فروختن سلاح به مسلمانان، هرگاه آنها در حالت جنگ کردن با مسلمانان دیگرباشند، یا اراده کنندکه با آنها جنگ کنند.و همچنین جایز نیست فروختن سلاح به دزدان و راهزنان. و مراد ازسلاح آن چیزی است که به دشمن ضرر برساند.

۵) از تجارت حرام و باطل: فروختن مال وقف است، خواه وقف عام باشد و خواه وقف خاص.

۶) خریدوفروش تریاقی که یک جزء آن زهر افعی یا شراب باشد، وخریدوفروش گیاهانی که سموم اند و نفعی در آنها باشد جایز است، و الّا جایز نیست.

۷) خریدوفروش هر چیز مشتبهی که اصل درآن حرمت باشد، مثل خریدن گوشت و پوست از دست کفّارخواه حربی باشد و خواه یهودی و نصرانی. و همچنین حرام است خریدن پوست هر حیوانی مرده و استعمال کردن آن حرام است، و بعضی از علماء گفته‌اند که جایز است استعمال کردن پوست مرده در هر عملی که طهارت شرط آن نباشد، مثل آب دادن زراعت یا حیوانات. و این قول خالی از قوّت نیست، امّا احتیاط آن است که استعمال نکنند. واستعمال هر پوستی که آن را یافته باشندحرام است. و جایز نیست خریدوفروش همچنین پوستی، اگر چه گمان شود که از دست مسلمانان افتاده است. و بعضی از علماء بر آنند که هرگاه گمان به هم رسد که این پوست از دست مسلمانان افتاده است، یا حیوانی که این پوست از اوست او را بر وجه مشروع کشته باشند، استعمال کردن آن جایز است و این قول خالی از قوّت نیست.

اقسام چیزهای مشتبه:

یعنی آن چیزی که ما یقین نداریم که آیا حلال است یا حرام بلکه بر ما مجهول باشد و بر سه قسم است:

اوّل: آن است که اصل در حرمت آن است، مثل ذبیحهٔ کفّار که خریدن آن حرام است.

دوم: آن است که اصل بر مباح بودن است، مثل آبی که رنگ یا بو یا مزهٔ او تغییر یافته باشد، امّا اگر ندانیم که این تغییر از نجاستی است که داخل در آن شده است، یا از چیز پاکی، این قسم خریدوفروش آن جایز است.

سوم: آن است که نه اصل برحرام بودن است و نه حلال بودن، مثل مال کسی که هم حرام داشته باشد و هم حلال. و همچنین مالی اگر چه به حسب دلیل خریدن و فروش آن جایز است امّا بنابراحتیاط باید از آن اجتناب نمود، و این در صورتی است که معلوم نباشد که این مالی را که از او می‌خرند، حرام به عینه است یا حلال به عینه است، که اگر حرام به عینه باشد خریدن آن قطعا حرام است و اگر حلال به عینه باشد خریدن آن بی شک و شبهه حلال است.

۸)فروختن چیزی که فروشنده در آن خیانت کرده به نحوی که عیب‌دار شده، امّا به نحوی باشد که آن عیب ظاهر نباشد، مثل اینکه در شیر، آب بریزد و بفروشد، یا پیه را داخل روغن بیاندازد و به اسم روغن بفروشد. و هرگاه چیزی را که به مشتری می‌فروشد، آن را خوب نمایان دهد و بدی اش را پنهان کند، به نحوی که شخص هنگام خریدن مطلع نشود. وحکم اقسام خیانت نیز همین است. اما هرگاه عیب آن ظاهر باشد به گونه ای که خریدار ببیند مانعی ندارد، مثل گندمی که با خاک مخلوط شده باشد.

۹)هرگاه شخصی بخواهد متاعی از شخصی بخرد، حرام است که شخص دیگری قیمت آن متاع را زیاد کند و غرض او خریدن آن متاع نباشد، بلکه غرض او آن باشد که به این سبب خریدار آن متاع را زیاد بخرد، خواه با فروشنده توطئه کرده باشد که چنین کند، یا نه. و هرگاه چنین

کاری بکند و به این جهت آن متاع زیاد فروخته شود، آن خریدوفروش صحیح خواهد بود، مگر آنکه هرگاه آن متاع گران قیمت شده باشد، برای خریدار خیار غبن خواهد بود.

۱۰) خریدوفروشی که حرام است و صحیح نیست،این است که در یک معامله به قیمتی کمتر به نقد یا به قیمتی زیادتر به نسیه متاعی را بفروشد مثل اینکه فروشنده بگوید به خریدار که «من این پارچه را فروختم به تو به یک تومان، که پول او را حال بدهی، یا به دو تومان که پول او را یک سال دیگر بدهی» و صیغهٔ معامله به این نحو باشد و تعیین نکند به کدام نحو، نقد یا نسیه، بلکه صیغه را به همین نحو جاری کنند و خریدار پارچه را بگیرد و برود، که هر یک از این دو صورت را که خواسته باشد عمل نماید.

۱۱) ربا که مطلقا حرام است.

کسب ها و عمل‌هایی که حرام است:

اول: حرام است اعانت ظالمین به شرطی که آن کاری که برای آنها می‌کند حرام باشد.

دوم: حرام است غنا کردن، و غنا عبارت است از صدایی که با او لرزشی باشد که در شنونده سرور و خوش‌حالی یا حزن و اندوه ایجادکند. و بعضی از علماء بر آنند که جایز است غنا کردن زنان در عروسی‌ها، به شرط آنکه تکلّم ننمایند به سخنان باطل و هرزه و صدای آنها را نا محرم نشنود. و حرام است مزدی که زنان غناکننده به عوض غنایی که کرده‌اند می‌گیرند چنانچه شغل بعضی از زنان است که برای بعضی سخنان هرزه و باطل می‌خوانند و غنا می‌کنند و سازها می‌نوازند. و حرام است نوحهٔ به باطل کردن بر میّت یعنی بر مرده نوحه و شیون کند و به عوض مزدی بگیرد، آن مزد حرام است.

سوم: حرام است اجرت گرفتن در عوض فعل واجب خواه «واجب عینی» باشد، مثل اینکه مزد بگیرد که نماز یومیّهٔ خود را بخواند، یا روزهٔ ماه رمضان را بگیرد، خواه «واجب کفایی» باشد، مثل اینکه مزد بگیرد به عوض غسل دادن مرده‌ها، یا کفن کردن ایشان، یا دفن کردن آنها، یا نماز کردن برآنها. و همچنین حرام است مزد گرفتن به عوض پیش‌نمازی کردن و به عوض اذان گفتن. و بعضی از علماء گفته‌اند که همچنان که مزد حرام است، اصل آن فعل هم حرام است یعنی اصل فعل غسل دادن و کفن کردن و دفن کردن و اذان گفتن که شرط مزد شده باشد، حرام خواهد بود. و همچنین حرام است اجرت گرفتن به عوض تعلیم کردن آنچه واجب است دانستن آن، مثل اصول الدین و مسائل طهارت و نماز و قدری از قرآن که واجب است دانستن آن، مثل سورهٔ حمد یا سورهٔ دیگر. و تتمّه‌ای دیگر از قرآن، اگر به عوض تعلیم او اجرت بگیرد بعضی از علماء بر آنند که آن اجرت مکروه است و بعضی بر آنند که حرام است و اقوی کراهت است. و حرام است مزد گرفتن در عوض جاری کردن احکام شرع در میان مردم، مثل اینکه اجرت بگیرد که برای مردم قاضی باشد. و بعضی از علماء بر آنند که مزد گرفتن وقتی حرام است که حکم کردن بر او واجب باشد یعنی در موضعی که فتوی می‌دهد و حکم شرع می‌کند و به غیر از او کسی دیگر نباشد که قابلیّت حکم کردن داشته باشد، که اگر او حکم نکند مردم معطّل بمانند، یا اینکه کسی دیگر هست، امّا او غنی است و احتیاج به آن اجرت نداشته باشد. و اگر حکم کردن بر او واجب نباشدیعنی در جایی باشد که اگر او حکم نکند جمعی دیگر باشند که قابلیّت داشته باشند که در میان مردم حکم شرع را اجرا کنند. یا فقیر است و می‌تواند به عوض حکم کردن میان مردم اجرت بگیرد. و اصحّ آن است که مزد گرفتن مطلقا حرام است خواه آن مزد را از پادشاه بگیرد یا از مردم آن ولایت.

چهارم: حرام است رشوه گرفتن برای حکم کردن، خواه به حق حکم کند، یا به باطل و خواه برای رشوه دهنده حکم بکند، یا برای غیر او.

پنجم: حرام است قمار کردن به جمیع اقسام آن مثل «نرد» و «شطرنج» و «انگشتر بازی»، بلکه «گردکان بازی» کردن اطفال هم حرام است، همچنان که از احادیث رسیده است. و واجب است بر ولیّ اطفال، مثل پدر و جدّ یا حاکم شرع، که آنان را منع کنند. و مالی که از قمار برده شده حرام است و واجب است که به صاحب او رد شود. و اگر صاحب او معلوم نباشد، یا مرده باشد باید برای او تصدّق کند. و همچنین حرام است ساختن آلات قمار، مثل «نرد» و «شطرنج».

ششم: حرام است یاد گرفتن سحر و کهانت و شعبده و قیافه شناسی. و سحر عبارت است از افسونی که ضرر به غیر برساند، یا عملی چند که بر اموری که مخالف عادت است، موجب شود مثل عملی که باعث مفارقت میان زن و شوهر یا دو شخص دیگر شود، یا عملی که باعث شود بر فریفته شدن شخصی به دیگری و مطلق سحر کردن و آموختن سحر حرام است. امّا کهانت عبارت است از مصاحب شدن با جنّ و اینکه جنّ به او بعضی اخبار را برساند. و امّا شعبده عبارت است از حرکتی چند که در نهایت سرعت می‌کند، به نحوی که مشتبه می‌شود بر بیننده فرق کردن میان چیزی و چیزی دیگر که مثل اوست، مثل حرکتی که حقّه بازی می‌کند. امّا قیافه شناسی عبارت است از اینکه حکم کندبه سبب علاماتی چند به اثبات نسبتی برای شخصی، مثل اینکه علاماتی چند در بدن و صورت زید ببیند و به این سبب حکم کنند که این پسر عمرو است.

هفتم: حرام است ساختن صورت‌ها و تمثال‌ها، مثل صورت آدم و حیوانات و غیر اینها.

هشتم: حرام است آموختن و حفظ کردن کتاب‌های اهل ضلال، مثل تورات و انجیل، مگر هرگاه غرض از یاد گرفتن آن، این باشد که بر یهود و نصاری حجت بگیرد، که در این صورت یاد گرفتن حرام نیست. و همچنین حرام است نوشتن آنها و حرام است اجرتی که به عوض نوشتن آنها بگیرند، مگر اینکه غرض او از نوشتن این باشد که حجّت بر اهل ضلالت بگیرد.

نهم: جایز است که زنی مشّاطگی بکند، یعنی زنان را آرایش بکند. و حرام است که در مشّاطگی تدلیس کند یعنی به نحوی که بعضی عیب‌ها که در زنان است، پنهان شوند و به این جهت بر مردم مشتبه کند و برای وی شوهر پیدا کند. و هرگاه مشّاطه در آرایش تلبیس نکند، مزد او حلال است و اگر تلبیس کند، مزدی که می‌گیرد حرام است. و پیوند کردن موی زنان به موی زنان دیگر هرگاه غرض تدلیس و تلبیس باشد، حرام است. و حرام است بر زنان که لباس مردان را بپوشند، مثل قبا و عمّامه و کلاه و غیر اینها. و همچنین حرام است بر مردان، پوشیدن لباس‌های زنان، مثل مقنعه و نمتنه و لچک و خلخال در پا کردن.

دهم: حرام است اجرت در عوض افعالی که از فائده در نزد صاحبان عقل خالی باشند، مثل اینکه شخصی به دیگری بگوید که هرگاه شب بروی به قبرستان مثلا این قدر به تو می‌دهم، یا اینکه در این تاریکی راه بروی، این قدر مزد به تو می‌دهم و غیر اینها از اموری که بی‌فائده است. و همچنین حرام است اجرت گرفتن در عوض فعل حرام، مثل اینکه اجرت بگیرد که ریا کند.(نراقی،مولی محمدمهدی بن ابی ذر،۱۴۲۵ :ج۱۴، ص۳۳تا۵۳).

نتیجه

در پژوهش پیش روی سعی بر این بود که مصادیق مکاسب، بلکه بیشتر به ممنوعیت هایی که در برخی از آنها وجود داشت پرداخته شوداما بخاطر گستردگی مطالبی که این موضوع را پوشش می دهد در اینجا بطور اجمالی و به برخی از آن مصادیق من جمله موضوع تجارت،مفهوم شناسی آن، موارد کاربرذآن در اصطلاح فقها،و ازآنجایی که خیل کثیری از مکاسب به بحث خرید و فروش و بین متعاملین انجام می گیرد ذیلا به بیع و اوصاف و شروط صحت آن نیز پرداختیم.امامیتوان مقاله را بگونه ای گسترش داد یعنی با بررسی کتب حقوقی بیشتری که به بحث شرایط صحت و لزوم بیع تفصیلا پرداخته اند مراجعه نمود و اینکه امروزه باپیشرفت مدرنی که در جوامع رخ داده است و مکاسب گوناگون و فراوانی پدیدار شده اندبراساس چه قواعد واصولی شکل گرفته اند آیاطبق ملاک حلال و حرامی شکل گرفته اند؟

باتوجه به مطالبی که در این پژوهش بدان پرداختیم میتوان اینگونه نتیجه گرفت،که براساس مکتب دینی اسلام که برگرفته ازقرآن و سنت وفقه است واکثرقواعد وقوانین حقوقی أخذ شده ازآنهاست به جرأت میتوان گفت در همه اموارد مذکور از تجارت های حرام وحتی مشبه به حرام نهی شده است ازطرفی به تجارت حلال سفارش زیاد شده است و مؤید آن سخن حضرت علی(ع) در نهج البلاغه است که می فرماید: کسیکه بدون آموزش فقه اسلامی تجارت کند، به رباخواری آلوده شود. و ربا حرام است.

منابع ومآخذ

۱.قرآن
۲.شهیدثانی(۱۳۹۰)کاملترین ترجمه نموداری شرح لمعه،ترجمه حمیدمسجدسرایی،قم:پیام نوآور،ج۴،ص۸.
۳.عزیزاللهی،محمدرضا(۱۳۹۴)تلخیص المکاسب،تهران:مجد،ص۳۸.
۴.کاتوزیان،ناصر(۱۳۹۵)قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی،تهران:میزان،ص۲۸۹.
۵.همان،ص۳۴۳.
۶.کاتوزیان،ناصر(۱۳۸۷)حقوق مدنی معاملات معوض_عقودتملیکی،تهران:شرکت سهامی انتشار،ص۲۹تا۴۱.
۷.گوگل،سایت بانکداری اسلامی،کد۲۲۰.
۸. دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری(۱۴۲۵) صراط النجاۀ (محشای، شیخ انصاری)،قم:ص۲۸۸و۲۸۹.
۹.رضا،۱۳۹۴،ماهیت حکم وضعی و تفاوت آن با حکم تکلیفی از منظر اصولیون،مجله علمی دانش پژوهان مرکز آموزش های تخصصی فقه،شماره۴، ۱۳۹۴،ص۳۱.
۱۰. نراقی، مولی محمد مهدی بن ابی ذر(۱۴۲۵)أنیس التجار (محشّی)انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم:ج۱۴،ص۳۳تا۵۳.